

بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی مردان و زنان بالای ۲۰ سال شهر شیراز

دکتر محمد تقی ایمان*

داریوش بوستانی**

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی زنان و مردان بالای ۲۰ سال شهر شیراز انجام گرفته است. این تحقیق پیمایشی برای جمع‌آوری اطلاعات از پرسشنامه استفاده کرده است. حجم نمونه ۵۲۵ نفر و به روش تصادفی سیستماتیک از جامعه آماری (۵۵۰۶۲۵ نفر) انتخاب شده است و نظریات پارسونز، آلموند و وربا چهارچوب نظری پژوهش را تشکیل می‌دهند.

در این تحقیق، مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی و جامعه‌پذیری سیاسی مورد تجزیه و تحلیل و مقایسه قرار گرفته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهند که مردان از لحاظ فرایند جامعه‌پذیری سیاسی نسبت به زنان در وضعیت بهتری قرار دارند که این امر، یکی از دلایل قوت مشارکت سیاسی مردان است. نتیجه تحلیل مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی نشان می‌دهد که فرهنگ سیاسی مسلط مردان و زنان، فرهنگ سیاسی تابع است، اما زنان از تابعیت بیشتری برخوردارند؛ بدین لحاظ که وفاداری زنان به نظام بیشتر است و عملکردهای نظام را بهتر از مردان ارزیابی می‌کنند. به‌طورکلی، با توجه به ویژگیهای فرهنگ سیاسی زنان می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر راهکارهای مناسب جهت تقویت فرایند جامعه‌پذیری زنان پیش‌گرفته شود، آنها در فرایند مشارکت سیاسی فعال‌تر از مردان ظاهر خواهند شد.

واژگان کلیدی

فرهنگ سیاسی، مشارکت سیاسی، توسعه سیاسی.

مقدمه

نظام‌های سیاسی کنونی در مقایسه با نظام‌های سیاسی کهن تفاوت‌های بنیادین دارند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظام‌های سیاسی جدید، حجم عظیم وظایفشان است. این امر از سوی نشانگر قدرت عظیم دولت، و از سوی دیگر، آن‌را در مواجهه با انجام وظایف محوله، دچار ضعف و بحران می‌کند. یکی از شیوه‌های گریز از بحران، مشارکت سیاسی شهروندان است که مزایای بسیاری هم برای نظام سیاسی و هم برای خود شهروندان دارد. تعامل بین مردم و نظام سیاسی موجب پیدایی نگرشهایی در ذهن مردم می‌شود که هم بر رفتار افراد و هم نظام سیاسی تأثیر می‌گذارد. کمیّت و کیفیت این تعامل موجب شکل‌گیری انواع متفاوتی از فرهنگ سیاسی می‌شود. در این پژوهش، با توجه به نظریات موجود، سه نوع فرهنگ سیاسی موردنظر است که عبارت‌اند از: ۱. فرهنگ سیاسی مشارکتی؛ ۲. فرهنگ سیاسی تابع و ۳. فرهنگ سیاسی محلی و محدود (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۱۷).

مسئله اصلی در این تحقیق، بررسی این نکته است که زنان در مقایسه با مردان تا چه حد از ظرفیت مشارکت سیاسی برخوردارند؟ به همین منظور، به بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی زنان و مردان (افراد بالای ۲۰ سال شهر شیراز) پرداخته شده است.

از آنجا که فرهنگ به‌طور اعم، و فرهنگ سیاسی به‌طور اخص، در فرایند جامعه‌پذیری افراد شکل می‌گیرد، در این مطالعه، تطبیق برخی از مؤلفه‌های جامعه‌پذیری که ارتباط مستقیمی با فرهنگ سیاسی دارند، نیز مورد نظر است. در نهایت، با آزمون فرضیات، درصدد رسیدن به نتایجی درباره فرهنگ سیاسی مشارکتی زنان در مقایسه با مردان هستیم. در واقع، با مقایسه مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی و جامعه‌پذیری افراد مطالعه‌شده، بهتر می‌توان به تبیین مشارکت سیاسی زنان پرداخت. بنابراین، هدف عمده پژوهش حاضر بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی زنان و مردان بالای ۲۰ سال شیراز است. از دیگر اهداف این تحقیق، بررسی برخی از

مؤلفه‌های جامعه‌پذیری سیاسی افراد مطالعه شده است. دستیابی به اهداف گفته شده به ما کمک خواهد کرد تا زمینه‌ها و ظرفیتهای مشارکت سیاسی زنان را شناسایی کنیم. ضرورت و اهمیت چنین پژوهشهایی موارد ذیل است:

۱. جامعه کنونی ما جامعه‌ای در حال گذار است که در برخورد با نوسازی، نیازمند تحولات جدید است تا با شرایط موجود منطبق شود. ایجاد تغییرات، نیازمند شناخت دقیق و علمی از جامعه است. به‌طور مسلم بدون شناخت نگرشها و رفتارهای نیمی از اعضای جامعه، یعنی زنان، نمی‌توان به نتایج مطلوبی دست یافت.

۲. در صورت شناسایی فرهنگ سیاسی زنان می‌توان با دقت بیشتری رفتارهای سیاسی آنها را پیش‌بینی کرد.

۳. زنان به‌مثابهٔ مریبان و آموزگاران بسیار متنفذ، نگرشها و رفتارهای نسل آینده را شکل می‌دهند. فرایند جامعه‌پذیری کودکان و نسلهای آتی زیر نظر مستقیم مادران صورت می‌گیرد. به‌طور طبیعی مادران برخوردار از فرهنگ سیاسی مشارکتی، فرزندان مشارکت‌جو پرورش می‌دهند.

پیشینه تحقیق

بیات ریزی تحقیقی تحت عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر فرهنگ سیاسی دانشجویان دانشگاه تهران» (مورد مطالعه: دانشجویان دوره کارشناسی روزانه دانشگاه تهران) انجام داده است. محقق اطلاعات موردنیاز را از نمونه‌ای ۳۷۶ نفری از دانشجویان پنج شاخه علوم ریاضی، کشاورزی، علوم پایه، هنر و علوم انسانی جمع‌آوری کرده و چهارچوب نظری تحقیق از نظریات پارسونز، آلموند و وربا تشکیل شده است. در تحلیل رگرسیون چندمتغیره این پژوهش، به ترتیب متغیرهای جامعه‌پذیری در طول زندگی، ارزیابی عملکرد نظام سیاسی، مشارکت سیاسی، نوع قرائت از دین، آگاهی سیاسی، قوم‌گرایی، عملکردگرایی، ماهیت‌گرایی، جامعه‌پذیری در دانشگاه و گرایش به دموکراسی وارد معادله شدند و حدود ۵۰ درصد تغییرات متغیر وابسته یعنی فرهنگ سیاسی را تبیین کردند. طبق یافته‌های تحقیق فوق، ۱۸/۷ درصد از

دانشجویان در الگوی فرهنگ سیاسی مشارکتی، ۴۴/۹ درصد در الگوی فرهنگ سیاسی ترکیبی تبعی - مشارکتی و ۳۶/۴ درصد در الگوی فرهنگ سیاسی در وضعیتی بیگانه از نظام قرار می‌گیرند، در حالی که گروه آخر، مشخصه‌هایی را بروز می‌دهند که می‌توان آنها را به‌مثابه مشارکت‌جویان بالقوه تلقی کرد. در بررسی فرهنگ سیاسی زنان و مردان، ۳۶/۲ درصد مردان و ۳۶/۲ درصد زنان دارای فرهنگ بیگانگی سیاسی، ۴۲/۷ درصد مردان و ۴۷/۴ درصد زنان دارای فرهنگ تابع - مشارکتی و ۲۱/۱ درصد مردان و ۱۶ درصد زنان دارای فرهنگ مشارکتی هستند. سریع‌القلم در پژوهشی با عنوان «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، با استفاده از شیوه تاریخی - تطبیقی و چهارچوب عقلانیت فرهنگی، فرهنگ سیاسی ایران را تحلیل می‌کند. دو مفهوم فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سیاسی عقلانی، محور بحث را تشکیل می‌دهند. مصادیق و دوره‌های مورد بررسی، دوره‌های قاجاریه، پهلوی اول و دوم است. وی سعی کرده است پایه‌های فرهنگ سیاسی مسلط در ایران را از فرهنگ سیاسی عشیره‌ای استنتاج کند، زیرا نظام‌های سیاسی ایران در طول تاریخ، معرف آن است که دایره اعتماد میان افراد و به تبع، نهادها، سازمانها و مؤسسات بسیار اندک و محدود است. یکی از آثار این کم‌اعتمادی، واگذاری نقشهای اجتماعی و سیاسی بر مبنای تعلقات خویشاوندی و قومی است. وی ویژگیهای زیادی را برای فرهنگ عشیره‌ای ایران برشمرده و علل شکست‌نوسازی در ایران را در این ویژگیها جست‌وجو می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۷۷).

یکی از مشهورترین و بنیادی‌ترین پژوهشهای فرهنگ سیاسی را آلموند و وریا انجام داده‌اند. آنها با استفاده از روش کمی و نمونه‌ای ۵۰۰۰ نفری، در پنج کشور به جمع‌آوری اطلاعات پرداختند. کشورها عبارت بودند از: امریکا، انگلستان، آلمان، مکزیک و ایتالیا. این دو پژوهشگر با توجه به نوع جهت‌گیری افراد به سوی نظام سیاسی، به تقسیم‌بندی فرهنگ سیاسی آنها پرداخته و ویژگیهای خاص آنها را مشخص کرده‌اند.

آنها نشان داده‌اند که در انگلستان و امریکا، بین جهت‌گیریهای مشارکتی و تابعیت، تعادل برقرار است. در میان ایتالیایی‌ها بیگانگی زیادی به چشم می‌خورد. در مکزیک اغلب شهروندان از نهادها و خط‌مشی‌های دولت بیگانه هستند، ولی به دلیل نماد احساسی انقلاب مکزیک،

وفاداری به نظام وجود دارد. آلمانیها بیشتر مایل به تبعیت از خروجیها و سیاستگذاربهای دولت بودند. بررسی فرهنگها برای رسیدن به فرهنگ مدنی است که از نظر این محققان ترکیبی از سه نوع فرهنگ مشارکتی، منفعل و محدود به‌شمار می‌رود. در فرهنگ مدنی تعداد فعالان در سیاست بیشتر از افراد منفعل است؛ وفاق وجود دارد؛ متنوع است و تغییر و دگرگونی در جامعه را اجازه می‌دهد. در نهایت، با لحاظ معیارهای فرهنگ مدنی، کشوری که بیشترین شاخص این فرهنگ را دارد، کشور انگلستان است و امریکا و آلمان در رده‌های بعدی و ایتالیا و مکزیک در آخر قرار می‌گیرند (آلموند و وربا، ۱۹۶۳).

لئونارد بایندر^۱ در مطالعه دربارهٔ ابعاد فرهنگ سیاسی مصر، به نکات برجسته‌ای اشاره می‌کند. او اعتقاد دارد جامعهٔ موردنظر مصریها جامعه‌ای است برخاسته از سنتهای آموخته‌شده در خانواده، و افراد تقریباً تمایل دارند که نقش و منشی مشابه پدر و در موارد اندکی مادر داشته باشند؛ در این جامعه روابط مساوات‌طلبانه خارج از شبکه رقابت شدید قرار دارد؛ صورت‌گرایی بیشتر از معیارهای اکتسابی اهمیت دارد و قدرت و اقتدار نیز ابعادی از شخصیت هستند و نه ویژگیهای نقشهای خاص.

بایندر به دو عامل جامعه‌پذیری در مصر اشاره می‌کند: مدرسه و خانواده و معتقد است که این دو برخلاف یکدیگر عمل می‌کنند. خانواده بر سنت تأکید می‌کند، در حالی که مدرسه بر رفتار بیرونی و ظاهری نفوذ دارد. به عبارت ساده‌تر، محیط خانه به تبیین پایه‌های روان‌شناختی فرهنگ سیاسی مصری کمک می‌کند و محیط مدرسه به تبیین پایهٔ نهادی آن. فرهنگ سیاسی مصری تحصیلکرده را حاکمیت تعیین می‌کند. او نمی‌تواند در سیاست مشارکت کند. فقط می‌تواند آن را پاسخ دهد و آن پاسخ می‌بایست کم و بیش خوشایند باشد. این الگو مانع از پیدایی شهروندان آگاه و مسئول می‌شود (بایندر به نقل از پای^۲، ۱۹۶۵: ۴۴۹-۳۹۶).

مبانی نظری پژوهش

نظریات موجود دربارهٔ فرهنگ سیاسی

هر یک از دیدگاههای مسلط جامعه‌شناسی، با توجه به اصول پارادایمی حاکم بر آنها، از

منظری خاص به فرهنگ سیاسی می‌نگرند. برخی از دیدگاههایی که به تبیین فرهنگ سیاسی پرداخته‌اند، عبارت‌اند از: ساختی - کارکردی^۱، مارکسیستی^۲، نئومارکسیستی^۳، روان‌شناسی اجتماعی^۴، مکتب تفهیمی^۵ و رویکرد فرامادی^۶.

الف - مکتب ساختی - کارکردی: تالکوت پارسونز از نظریه‌پردازان مشهوری است که مفاهیم تئوری کنش وی، اساس و چهارچوب نظریه فرهنگ سیاسی قرار گرفته است. «نظام فرهنگی یکی از اجزای نظام کنش به‌شمار می‌رود. پارسونز فرهنگ را عامل اصلی انسجام عناصر مختلف دنیای اجتماعی می‌داند. نظام فرهنگی شکل‌دهنده نظامهای ارزشی، نظامهای عقاید و نمادهای بیانگر است» (پارسونز و شیلز، ۱۹۵۱: ۵۵).

در فرهنگ سیاسی، با جهت‌گیریها نسبت به اهداف سیاسی روبه‌رو هستیم. «جهت‌گیریها به اقدام سیاسی گرایش دارند و عواملی مانند سنتها، خاطره‌های تاریخی، انگیزه‌ها، هنجارها، احساسات و نمادهای آن را شکل می‌دهند» (کاوانا، ۱۹۷۲: ۱۱-۱۰).

مطالعات آلموند و وربا درباره فرهنگ سیاسی، مبانی نظری عمده فرهنگ سیاسی است. تحلیل آنها از فرهنگ سیاسی نخستین تلاش در برخورد با پدیده جهت‌گیری سیاسی فردی برای ارتباط نظام‌مند آنها با پدیده ساختار سیاسی است (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۱۳).

آلموند و وربا فرهنگ سیاسی هر ملت را با توجه به سه سطح نظام سیاسی تحلیل می‌کنند. این سه سطح عبارت است از: ۱. نظام، ۲. فرایند و ۳. سیاستگذاری (آلموند و دیگران، ۱۳۷۷: ۷۱). لوسین پای فرهنگ سیاسی را براساس توسعه سیاسی مطرح می‌کند و معتقد است «فرهنگ سیاسی از سویی با تجارب تاریخ عمومی جامعه یا نظام و از سوی دیگر، با تجارب شخصی افراد، هنگامی که به عضویت جامعه و سپس حکومت درمی‌آیند، شکل می‌گیرد» (پای، ۱۹۶۴: ۱۲۱).

پای به فرهنگ سیاسی نقش سامان‌دهنده روندهای سیاسی می‌دهد. بدین‌معنا که محتویات فرهنگ سیاسی، یعنی مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساسها بر نحوه شکل‌گیری کنشهای

1- Structural-Functional

2- Marxist

3- Neo-Marxist

4- Psychosociology

5- Verstehen

6- Post-Materialism approach

سیاسی تأثیر گذاشته و اصول آن را مشخص می‌کنند (عالم، ۱۳۷۴: ۱۵۱۶). لوسین پای درباره محتوای فرهنگ سیاسی، به چهار ارزش اشاره می‌کند که با فرایند توسعه مرتبط است:

«۱. اعتماد، بی‌اعتمادی و بدگمانی؛ وجود بی‌اعتمادی گسترده یکی از موانع جدی بر سر راه ایجاد انواعی از سازمانهای عمومی است که برای توسعه سیاسی ضرورت دارند. مانع جدی دیگر بر سر راه توسعه، حضور گسترده اعتماد غیرانتقادی و کودکانه به حاکمان و همه اشکال اقتدار از بالاست.

۲. سلسله مراتب یا مفهوم مقابل آن یعنی برابری.

۳. آزادی، اجبار و استبداد.

۴. سطح وفاداری و وفاق» (پای، ۱۳۷۴: ۴۵-۴۶).

هاری اکشتاین^۱ از نظریه پردازانی است که برای فرهنگ جایگاه خاصی قائل است و اعتقاد دارد «همچنان‌که مهندسان با اشیای فیزیکی کار می‌کنند، مهندسان سیاسی با اشیای انسانی که همان فرهنگ است، کار می‌کنند» (ورلین و اکشتاین، ۱۹۹۰: ۲۵۷). اکشتاین می‌گوید «فرهنگ مجموعه روشهای متمایز و متغیری است که جوامع با آنها رفتار اجتماعی را به‌طور هنجاری تنظیم می‌کنند» (اکشتاین، ۱۹۹۸: ۸۰۳).

طبق نظر وی، ساختارهای اجتماعی نظیر خانواده و مدرسه، ساختارهای سیاسی و احزاب و گروههای فشار ارتباط نزدیکی با دولت دارند و افراد را برای نقشهای سیاسی آماده می‌کنند. اکشتاین از پارادایم نظم پیروی می‌کند و در این‌باره معتقد است که دموکراسی باثبات ریشه در نظم اجتماعی دارد (همان).

ب- نظریات مارکسیستی و نئومارکسیستی: کارل مارکس فرهنگ سیاسی‌ای را روبنا می‌داند که بر پایه اقتصاد قرار دارد. روابط اقتصادی تعیین‌کننده فرهنگ و ایدئولوژی است. طبقات حاکم سعی در تحمیل ارزشها و هنجارهای خود دارند. براساس دیدگاه مارکس، «فرهنگ سیاسی محصول تاریخ جامعه به‌شمار نرفته، بلکه خاص رفتار کم‌وبیش آگاهانه طبقه سلطه‌گر حاکم برای مشروعیت بخشیدن به قدرت اجتماعی و اقتصادی خود تلقی می‌شود» (قوام، ۱۳۷۵: ۵۰).

«مارکس فرهنگ سیاسی را محور اصلی مفهوم آگاهی می‌داند که رابطه تنگاتنگی با وضعیت موجود دارد و می‌توان با آن، وضعیت موجود را دگرگون کرد» (خبیری، ۱۳۷۸: ۸۰).

دیوید هلد^۱ درباره فرهنگ سیاسی لیبرال از نظر مارکس، می‌گوید «مبارزه لیبرالیسم با جباریت و مبارزه لیبرال - دموکراتها برای کسب تساوی سیاسی، گام بلندی در راه مبارزه برای رهایی است، اما به نظر مارکس، تا هنگامی که استثمار انسان ادامه دارد و دولت مدافع و پشتیبان این استثمار است، رسیدن به آزادی امکان‌ناپذیر است» (هلد، ۱۳۶۹: ۱۹۰).

یورگن هابرماس به فرهنگ وزن بیشتری می‌دهد و معتقد است «رقابت سیاسی برای منابع کمیاب» معنا^۲. شکاف بین فرهنگ و سیاست را تنگ‌تر کرده است» (هابرماس، ۱۹۹۴: ۱۹۶). هابرماس درباره قدرت فرهنگ و نقش مهم آن می‌گوید که «فرهنگ می‌تواند سیاست خشک و متحجرشده را کنار بزند» (همان).

هابرماس از طرفداران سرسخت فرهنگ سیاسی لیبرال است. مؤلفه‌های این نوع فرهنگ سیاسی در تعریف وی از حوزه عمومی^۲ مشهود است. منظور از حوزه عمومی «عرصه‌ای است که در آن، افراد به منظور مشارکت در مباحث باز و علنی گردهم می‌آیند. در همه نمودهای آن، اصول برابری و امکان دسترسی اصولی غیرقابل حذف هستند، حوزه عمومی برخلاف نهادهایی که تحت سلطه خارجی قرار دارند یا دارای روابط قدرت درونی هستند، از اصول مشارکت و نظارت دموکراتیک نوید می‌دهند» (هولاب، ۱۳۷۵: ۲۶).

پ - مکتب روانشناسی اجتماعی: هارولد لاسول^۳، از نظریه‌پردازان معروف در زمینه ویژگیهای دموکراتیک، درباره نگرش دموکراتیک معتقد است که این نوع نگرش یا ایستار نسبت به دیگران، آگاهانه است تا متحجر؛ جامع و گسترده است تا محدود؛ چندارزشی است تا تک‌ارزشی؛ به سهم کردن بیشتر مایل است تا به انحصار... (هسیو، ۱۹۶۱: ۱۹۶). از نظر لاسول مؤلفه‌های دموکراتیک یا فرهنگ سیاسی لیبرال - دموکرات عبارت است از:

۱. خود فراگیر به واسطه آن، نگرش جامعی نسبت به دیگران کسب کرده و به کار می‌برد.

1- David Held

2- Public sphere

3- Harold Lasswell

۲. ظرفیت یا توانایی سهم کردن دیگران در ارزشها.

۳. ترجیح جهت‌گیری چندارزشی بر جهت‌گیری تک‌ارزشی و تک‌وجهی.

۴. اعتماد و اطمینان به محیط انسانی.

۵. رهایی نسبی از نگرانی (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۱۰-۹).

ت - مکتب تفهمی:

به‌طور کلی جامعه‌شناسی ماکس وبر در قالب مکتب تفهمی، بر تحلیل روابط بین کنش و معنا تأکید دارد. وبر با شناخت عمیق و تحلیل ساختاری دقیق خود از نهادهای اجتماعی به‌صورت تطبیقی، توانست نقش ارزشها را در تعیین کنش اجتماعی افراد بر چهارچوبی نظری قرار دهد و بدین ترتیب، تفسیرهای قدیمی‌تری که در این‌باره وجود داشت کاملاً منسوخ شد (وبر، ۱۳۷۴: ۱۱).

دیوید هلد در «مدلهای دموکراسی» مدلی از دموکراسی رقابتی ارائه می‌کند که به‌طور چکیده شامل نظریات وبر دربارهٔ نظام سیاسی است. فرهنگ سیاسی موردنظر وبر در چنین مدلی، فرهنگ سیاسی‌ای است که اختلاف عقاید را تحمل می‌کند و در آن انتخاب‌کنندگان کم‌اطلاع یا عاطفی هستند (هلد، ۱۳۶۹: ۲۸۱). در مفهوم حیات سیاسی وبر، جایی از مشارکت دموکراتیک یا تکامل دسته‌جمعی وجود ندارد و تمامی عرصه‌ها در معرض تهدید مداوم تخریب نیروهای اجتماعی قدرتمند قرار دارند. از دیدگاه وبر، مفهوم بسیار محدودی از دموکراسی تأیید می‌شود که در بهترین حالت، ابزاری برای انتخاب تصمیم‌گیری و پیشگیری از زیاده‌رویهای آنهاست (همان، ۲۲۱).

ث - دیدگاه فرامادی: رونالد اینگلهارت رویکرد جدیدی به فرهنگ سیاسی عرضه می‌کند. وی در مقاله‌ای به نام «رنساس فرهنگ سیاسی» می‌نویسد: حالا وقت آن رسیده که تعادلی در تحلیل اجتماعی ایجاد کنیم. تا قبل از دههٔ شصت، مدلهای انتخابی عقلایی، نوع مسلط تحلیل بودند، در حالی که بر متغیرهای فرهنگی چندان تأکیدی نشده است. یکی از دلایل این امر، این است که یافتن شاخصهای فرهنگی به راحتی امکان‌پذیر نبوده است. در حال حاضر، نقص مدلهایی که عناصر فرهنگی را نادیده گرفته‌اند به‌طور روزافزونی آشکار می‌شود (اینگلهارت،

۱۹۸۸: ۱۲۰۳). مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی مورد نظر اینگلهارت عبارت‌اند از: رضایت از زندگی، اعتماد بین افراد و نفی تغییر انقلابی. این سه عامل نه تنها با توسعه اقتصادی، بلکه با دموکراسی نیز رابطه قوی دارد و فرهنگ سیاسی یک رابط قوی بین توسعه اقتصادی و دموکراسی به‌شمار می‌رود (دیاموند، ۱۹۹۴: ۱-۲).

چهارچوب نظری

چهارچوب نظری این پژوهش را نظریات تالکوت پارسونز، گابریل آلموند و سیدنی وربا تشکیل می‌دهد. آلموند و وربا با استفاده از مفاهیم تئوری کنش پارسونز اقدام به طراحی چهارچوبی برای مطالعه فرهنگ سیاسی می‌کنند. مفاهیم عمده تئوری کنش پارسونز عبارت‌اند از: ۱. کنش و نظامهای کنش؛ ۲. کنشگر؛ ۳. وضعیت کنش و ۴. جهت‌گیری کنشگر به سوی وضعیت (پارسونز و شینز، ۱۹۵۱: ۵۵-۷۰). در بحث از فرهنگ سیاسی، معمولاً تأکید بیشتری بر جهت‌گیری کنشگران می‌شود. از دیدگاه پارسونز، جهت‌گیری کنشگر به سوی وضعیت سه نوع است:

جهت‌گیری شناختی^۱، جهت‌گیری احساسی^۲ و جهت‌گیری ارزشیابانه^۳. تعریف فرهنگ سیاسی از نظر آلموند و وربا براساس این سه نوع جهت‌گیری است. آنها بیان می‌کنند: «زمانی که ما از فرهنگ سیاسی یک جامعه صحبت می‌کنیم به نظامهای سیاسی، آن‌چنان‌که در شناخت، احساسات و ارزشیابی افراد آن نظام درونی شده‌اند، برمی‌گردیم» (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۱۳). بنابراین، چهارچوب اصلی نظریه فرهنگ سیاسی آلموند و وربا حول سه موضوع است. برای پی‌بردن به فرهنگ سیاسی هر گروه یا جامعه می‌بایست به این سه نوع جهت‌گیری پرداخت. زمانی که این سه نوع جهت‌گیری به سمت نظام سیاسی تنظیم شوند، شکل خاصی از فرهنگ را به نام فرهنگ سیاسی به‌وجود می‌آورند.

از آنجا که نظامهای سیاسی در کشورهای مختلف اشکال متنوعی دارند، آلموند و وربا از مدل سیستمی برای توصیف کارکردهای نظام سیاسی استفاده کرده‌اند. دو مفهوم کلیدی مورد

1- Cognitive orientation

2- Affective orientation

3- Evaluative orientation

استفاده در رویکرد سیستمی، درون‌دادها^۱ و برون‌دادها^۲ هستند. در نظام سیاسی، درون‌دادها به دو بخش تقاضاها و حمایتها تقسیم می‌شوند. منظور از تقاضاها، در واقع درخواست افراد برای مشارکت در فرایندهای سیاسی، توزیع متناسب کالاها و خدمات، انتقال اطلاعات و... است. منظور از حمایتها، حمایت‌های سیاسی از جمله رأی دادن و مشارکت در مبارزات سیاسی و تمکین شهروندان از قوانین است. برون‌دادها به بعد اجرایی و سیاستگذاریهایی هر نظام مربوط می‌شود. آلموند و وربا سه نوع جهت‌گیری را با توجه به رویکرد سیستمی و تشریح کنش پارسونز، این‌گونه تعریف می‌کنند:

۱. جهت‌گیری شناختی: یعنی دانش و باور فرد درباره نظام سیاسی، نقشها، متصدیان نقشها، درون‌دادها و برون‌دادها.

۲. جهت‌گیری احساسی: احساسات فرد درباره نظام سیاسی، نقشها، اشخاص و شیوه عمل آن.

۳. جهت‌گیری ارزشیابانه: قضاوتها و نظریات افراد درباره موضوعات سیاسی که ترکیبی از معیارهای ارزشیابانه است و با اطلاعات و احساسات سروکار دارند (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۱۴).

حال با توجه به سه نوع جهت‌گیری فوق، سه نوع فرهنگ سیاسی شکل می‌گیرد. ۱. فرهنگ سیاسی مشارکتی^۳؛ ۲. فرهنگ سیاسی تابع^۴ و ۳. فرهنگ سیاسی محلی و محدود^۵. فرهنگ سیاسی مشارکتی: کسی که دارای چنین فرهنگی است، از هر دو بعد درون‌دادها و برون‌دادها آگاهی کافی دارد؛ مشارکت‌کننده است و به وظایف و حقوق خود آگاه است. فرهنگ سیاسی تابع: افراد از نظام سیاسی آگاهی دارند و نسبت به برون‌دادها جهت‌گیری می‌کنند، ولی در درون‌دادها مشارکت نمی‌کنند.

فرهنگ سیاسی محلی و محدود: دارنده چنین فرهنگی نسبت به نظام سیاسی بی‌اطلاع است. در برون‌دادها و درون‌دادها جهت‌گیری ندارد. نسبت به حقوق و وظایف خود بی‌اطلاع است (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۱۸-۱۷).

1- Input

2- Output

3- Participant political culture

4- Subject political culture

5- Partial political culture

البته، ترکیبی از سه نوع فرهنگ سیاسی ممکن است وجود داشته باشد که عبارت‌اند از:

۱. فرهنگ سیاسی تابع - محلی؛ ۲. فرهنگ سیاسی تابع - مشارکتی و ۳. فرهنگ سیاسی مشارکتی - محلی. آلموند همچنین بر نقش تعیین‌کنندگی فرایند جامعه‌پذیری سیاسی تأکید زیادی دارد. وی معتقد است همه نظام‌های سیاسی درصدد تداوم بخشیدن به فرهنگها و ساختارهایشان در طول زمان هستند. آنها این کار را با مجاری جامعه‌پذیری و ساختارهای اولیه و ثانویه‌ای انجام می‌دهند که نوبادگان و جامعه از آن طریق فرایند بلوغ را پشت‌سر می‌گذارند (آلموند و کلمن، ۱۹۶۴: ۲۷). وی در زمینه جامعه‌پذیری سه پیشفرض را مطرح می‌کند:
۱. تجارب جامعه‌پذیری که بر رفتارهای سیاسی بعدی تأثیر گذاشته و تقریباً در سالهای نخستین زندگی شکل می‌گیرند؛ ۲. این تجارب به‌ظاهر سیاسی نیستند، اما پیامدهای سیاسی پنهانی به همراه دارند و ۳. فرایند جامعه‌پذیری فرایندی یک‌طرفه است (آلموند و وربا، ۱۹۶۳: ۲۶۶).

آلموند جامعه‌پذیری را شیوه‌آشنایی کودکان با ارزشها و ایستارهای جامعه‌خویش می‌داند. و جامعه‌پذیری سیاسی را بخشی از همین فرایند می‌داند که طی آن، ایستارهای سیاسی فرد شکل می‌گیرند. در حالی‌که برخی ایستارها با رشد کودک تغییر و تحول می‌یابند، ایستارهای دیگر در سراسر زندگی فرد به‌صورت بخشی از شخصیت سیاسی او باقی می‌مانند (آلموند و دیگران، ۱۳۷۷: ۵۷). آلموند به برخی از عاملان جامعه‌پذیری اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: خانواده، مدرسه، نهادهای مذهبی، گروه همالان، حرفه، طبقه و منزلت اجتماعی، رسانه‌های جمعی، گروههای نفوذ، احزاب سیاسی و تماس مستقیم با ساختار حکومت (همان، ۶۲).

پژوهش حاضر با توجه به نظریات متفکران مورد بحث، در بعد فرهنگ سیاسی شش مؤلفه را بررسی می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. جهت‌گیری شناختی نسبت به دروندا‌های نظام سیاسی.
۲. جهت‌گیری شناختی نسبت به بیروندا‌های نظام سیاسی.
۳. جهت‌گیری احساسی نسبت به دروندا‌های نظام سیاسی.
۴. جهت‌گیری احساسی نسبت به بیروندا‌های نظام سیاسی.
۵. جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به دروندا‌های نظام سیاسی.
۶. جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به بیروندا‌های نظام سیاسی.

از میان مؤلفه‌های جامعه‌پذیری سه عامل خانواده، مدرسه و گروه دوستان بررسی می‌شود که برای عملیاتی کردن هر کدام، از شاخص خاصی استفاده شده است.

روش‌شناسی تحقیق

این تحقیق بر روش پیمایش^۱ استوار است. «مشخصه پیمایش، مجموعه ساختمانند یا منطقی از داده‌هاست» (دواس، ۱۳۷۶: ۱۳). ابزار جمع‌آوری اطلاعات در این پژوهش، پرسشنامه است. برخی پرسشها باز و برخی دیگر به‌طور عمده به‌صورت طیف طراحی شده‌اند.

پس از تدوین مقدماتی پرسشنامه و طراحی طیفهای متناسب با متغیرهای موردنظر، از ۳۰ نفر از افراد جامعه آماری که به‌طور تصادفی از حوزه‌های مختلف مناطق شهر شیراز انتخاب شدند، جهت آزمون مقدماتی، پرسشگری به‌عمل آمد. در ارزیابی پایایی طیفها از «آلفای کرونباخ» استفاده شد. آلفای به‌دست‌آمده برای طیفها، عبارت است از:

۱. طیف جهت‌گیری احساسی نسبت به دروندادها (۰/۷۶)

۲. طیف جهت‌گیری احساسی نسبت به بروندادها (۰/۷۴)

۳. طیف جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به دروندادها (۰/۷۲)

۴. طیف جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به بروندادها (۰/۷۱)

جامعه آماری و نمونه‌گیری

جامعه آماری این تحقیق را زنان و مردان ۲۰ سال به بالای شهر شیراز تشکیل می‌دهد. تعداد این افراد براساس سرشماری سال ۱۳۷۵ ه. ش، ۵۵۰۶۲۵ نفر است. به علت ناهمگن بودن جامعه آماری، از روش نمونه‌گیری طبقه‌ای تصادفی سیستماتیک استفاده شد. شهر شیراز براساس تقسیم‌بندیهای موجود، به ۴۲۲ حوزه تقسیم شده است. به دلیل تفاوت‌های اقتصادی - اجتماعی در سطح مناطق و حوزه‌ها، از نتایج پژوهش «منزلت مشاغل در جامعه شهری ایران

(مطالعه موردی شهر شیراز) (مقدس، ۱۳۷۴: ۴۷) استفاده شده است که براساس آن شهر شیراز از لحاظ سطح زندگی و شاخصهای اقتصادی - اجتماعی به شش منطقه همگن تقسیم شده است. برای تعیین حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران، با پذیرش خطای ۴٪، سطح اطمینان ۹۵٪ و جمعیتی که انتظار می‌رفت پاسخ یکسانی ارائه دهند، ۵۲۵ نفر انتخاب شدند. از این تعداد، ۲۶۳ نفر زن و ۲۶۲ نفر مرد هستند. از این تعداد با توجه به سهمیه گروههای جنسی، سنی، و توزیع آنها در مناطق شش‌گانه، در خرداد ۱۳۷۹ پرسشگری به عمل آمد. تجزیه و تحلیل داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار SPSS صورت گرفت. تکنیکهای عمده به کار رفته در این تحقیق با توجه به سطح سنجش متغیرها، مجذور خی^۱ و تحلیل پراکنش^۲ است.

تعریف متغیرها

به طور کلی در تحقیق حاضر، θ متغیر عمده مورد نظر است. شش متغیر مربوط به مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی و سه متغیر مربوط به جامعه‌پذیری. مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی عبارت‌اند از: ۱. جهت‌گیری شناختی نسبت به دروندادها: منظور میزان شناخت و آگاهی افراد از ساختارهای ورودی نظام سیاسی از قبیل احزاب، گروههای نفوذ، راههای دسترسی به نفوذ و... است.

۲. جهت‌گیری شناختی نسبت به بروندادها: میزان شناخت و آگاهی افراد از بعد اجرایی و عملکرد نظام سیاسی از قبیل نظام بوروکراسی، نظام قضایی، خدمات عمومی و... .

۳. جهت‌گیری احساسی نسبت به دروندادها: شدت و ضعف احساسات افراد (به صورت طیفی که از وفاداری شروع و به بیگانگی ختم می‌شود) به ساختارهای ورودی نظام سیاسی.

۴. جهت‌گیری احساسی نسبت به بروندادها: شدت و ضعف احساسات افراد به ساختارها و بعد اجرایی و عملکرد نظام سیاسی.

۵. جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به دروندادها: میزان و نحوه ارزشیابی افراد از ساختارهای ورودی نظام سیاسی.

۶. جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به بروندها: میزان و نحوه ارزشیابی افراد از ساختارها، بعد اجرایی و عملکرد نظام سیاسی.
۷. میزان نفوذ بر تصمیمات خانوادگی: منظور، میزان دخالت و تأثیر فرد در تصمیمات خانواده است. در این باره، دوره نوجوانی پاسخگو مورد نظر است.
۸. گفت‌وگوی اجتماعی در مدرسه: منظور این است که فرد پاسخگو در دوران مدرسه تا چه حد در گفت‌وگوهای اجتماعی مشارکت داشته است.
۹. میزان گفت‌وگو درباره مسائل سیاسی: منظور این است که فرد پاسخگو چقدر درباره مسائل سیاسی روز با دیگران گفت‌وگو می‌کند.

فرضیات تحقیق

۱. بین جنسیت و میزان گفت‌وگو درباره مسائل سیاسی رابطه وجود دارد.
۲. بین جنسیت و میزان گفت‌وگوی اجتماعی در مدرسه رابطه وجود دارد.
۳. بین جنسیت و میزان نفوذ بر تصمیمات خانوادگی رابطه وجود دارد.
۴. بین جنسیت و جهت‌گیری شناختی نسبت به درونداها رابطه وجود دارد.
۵. بین جنسیت و جهت‌گیری شناختی نسبت به بروندها رابطه وجود دارد.
۶. بین جنسیت و جهت‌گیری احساسی نسبت به درونداها رابطه وجود دارد.
۷. بین جنسیت و جهت‌گیری احساسی نسبت به بروندها رابطه وجود دارد.
۸. بین جنسیت و جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به درونداها رابطه وجود دارد.
۹. بین جنسیت و جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به بروندها رابطه وجود دارد.

تجزیه و تحلیل یافته‌های تحقیق

داده‌های جدول ۱، بیانگر این است که مردان در مقایسه با زنان، درباره مسائل سیاسی بیشتر به گفت‌وگو می‌پردازند. این متغیر یکی از متغیرهای عمده جامعه‌پذیری سیاسی است که می‌تواند سهم بسزایی در فرهنگ سیاسی مشارکتی ایفا کند.

جدول ۱: میزان گفت‌وگو درباره مسائل سیاسی برحسب جنسیت

جمع	خیلی زیاد	زیاد	متوسط	کم	بسیار کم	میزان گفت‌وگو درباره مسائل سیاسی	جنسیت
۲۶۲	۱۶	۴۰	۱۰۴	۷۴	۲۸		مرد
۴۹/۹	۶/۱	۱۵/۳	۳۹/۷	۲۸/۲	۱۰/۷		
۲۶۳	۱۲	۳۱	۸۰	۸۰	۶۰		زن
۵۰/۱	۴/۶	۱۱/۸	۳۰/۴	۳۰/۴	۲۲/۸		
۵۲۵	۲۸	۷۱	۱۸۴	۱۵۴	۸۸		کل
	۵/۳	۱۳/۵	۳۵	۲۹/۳	۱۶/۸		

$$X^2 = ۱۶/۷۱ \quad \text{Sig} = ۰/۰۰۲$$

داده‌های جدول ۲، نشان می‌دهد که میزان گفت‌وگوی اجتماعی زنان و مردان در دوران مدرسه، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارد.

جدول ۲: میزان گفت‌وگوی اجتماعی در مدرسه برحسب جنسیت

جمع	خیلی زیاد	زیاد	متوسط	کم	بسیار کم	میزان گفت‌وگوی اجتماعی در مدرسه	جنسیت
۲۵۱	۱۲	۲۷	۷۳	۷۶	۶۳		مرد
۵۰/۴	۴/۸	۱۰/۸	۲۹/۱	۳۰/۳	۲۵/۱		
۲۴۷	۸	۳۰	۶۱	۶۸	۸۰		زن
۴۱/۶	۳/۲	۱۲/۱	۲۴/۷	۲۷/۵	۳۲/۴		
۴۹۸	۲۰	۵۷	۱۳۴	۱۴۴	۱۴۳		کل
۱۰۰	۴	۱۱/۴	۲۶/۹	۲۸/۹	۲۸/۷		

$$X^2 = ۴/۵ \quad \text{Sig} = ۰/۲۴۷$$

اگرچه داده‌های جدول ۳، تفاوت معناداری را بین دو متغیر جنسیت و میزان نفوذ بر تصمیمات خانوادگی مذکور نشان نمی‌دهد، ولی مقایسه داده‌ها نشان می‌دهد که مردان نفوذ بیشتری بر تصمیمات خانوادگی دارند.

جدول ۳: میزان نفوذ بر تصمیمات خانوادگی برحسب جنسیت

جنسیت	بسیار کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد	جمع
مرد	۶۳	۶۵	۹۱	۳۸	۵	۲۶۲
	۲۴	۲۴/۸	۳۴/۷	۱۴/۵	۱/۹	۴۹/۹
زن	۸۸	۷۰	۷۱	۷	۷	۲۶۳
	۳۳/۵	۲۶/۶	۲۷	۱۰/۳	۲/۷	۵۰/۱
کل	۱۵۱	۱۳۵	۱۶۲	۶۵	۱۲	۵۲۵
	۲۸/۸	۲۵/۷	۳۰/۹	۱۲/۴	۲/۳	۱۰۰

$$X^2 = ۸/۹۸ \quad \text{Sig} = ۰/۰۶۱$$

جدول ۴، نشان می‌دهد که میانگین نمره جهت‌گیری شناختی مردان نسبت به دروندادها ۲/۳۵ است، در حالی که میانگین نمره زنان ۱/۶۶ است. این امر تفاوت محسوس آگاهی آنان را نشان می‌دهد. تفاوت مشاهده‌شده براساس آزمون F، در تحلیل پراکنش با مقدار $F = ۱۸/۱۷$ ، در سطح بیش از ۹۵ درصد معنادار است. دروندادهای نظام سیاسی یکی از ابعاد مهم نظام سیاسی است که شناخت افراد از آن نقش مهمی دارد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت تا افراد از این بخش از نظام اطلاع کافی نداشته باشند، قادر به مشارکت فعال و صحیح نیستند.

جدول ۴: تفاوت جهت‌گیری شناختی نسبت به دروندادها برحسب جنسیت

متغیر	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معناداری
مرد	۲۶۲	۲/۳۵	۱/۹۵	۱۸/۱۷۲	۰/۰۰۰
زن	۲۶۳	۱/۶۶	۱/۷۷		

براساس داده‌های جدول ۵، میانگین نمره مردان ۳/۹۸ در مقابل میانگین نمره زنان ۲/۷۴ با یکدیگر تفاوت معناداری دارند. مقدار F در تحلیل پراکنش ۳۳/۴۵ است که در سطح بیش از ۹۵ درصد معناداری است. این بدان معناست که مردان شناخت بیشتری از پرونده‌های نظام سیاسی دارند.

جدول ۵: تفاوت جهت‌گیری شناختی نسبت به برون‌دادها برحسب جنسیت

متغیر	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معناداری
مرد	۲۶۲	۳/۹۸	۲/۶۳	۳۳/۴۵	۰/۰۰۰
زن	۲۶۳	۲/۷۴	۲/۲۹		

جدول ۶، تفاوت معناداری را بین دو متغیر جهت‌گیری احساسی نسبت به درون‌دادها و جنسیت نشان نمی‌دهد. اگرچه میانگین نمره مردان و زنان در متغیر جهت‌گیری احساسی نسبت به درون‌دادها به ترتیب ۱۶/۳ و ۱۶/۶ است، ولی این نظارت به لحاظ آماری معنادار نیست.

جدول ۶: تفاوت جهت‌گیری احساسی نسبت به درون‌دادها برحسب جنسیت

متغیر	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معناداری
مرد	۲۶۲	۱۶/۳	۴/۳	۰/۷۲۴	۰/۳۹۵
زن	۲۶۳	۱۶/۶	۴/۱۷		

داده‌های جدول ۷، نشان‌دهنده رابطه معنادار بین جنسیت و جهت‌گیری احساسی نسبت به برون‌دادهاست. میانگین نمره مردان در متغیر مذکور، ۱۵/۱۸ و میانگین نمره زنان ۱۶/۴ است. مقدار F به دست آمده از تحلیل پراکنش ۱۰/۳۸ است که در سطح بیش از ۹۵ درصد معنادار است. متغیر جهت‌گیری احساسی یکی از متغیرهای کلیدی است که میزان وفاداری افراد را نسبت به نظام سیاسی می‌سنجد. هرچه افراد نمره بیشتری کسب کنند، وفاداری بیشتری به نظام دارند. در این آزمون، نمره زنان به طور معناداری از میانگین نمره مردان بیشتر است.

جدول ۷: تفاوت جهت‌گیری احساسی نسبت به برون‌دادها برحسب جنسیت

متغیر	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معناداری
مرد	۲۶۲	۱۵/۱۸	۴/۴۹	۱۰/۳۸۶	۰/۰۰۱
زن	۲۶۳	۱۶/۴	۴/۰۵		

طبق جدول ۸، نتایج آزمون تحلیل پراکنش رابطه بین جنسیت و جهت‌گیری ارزشیابانه را نسبت به درونداها تأیید نمی‌کند. میانگین نمره مردان (۱۵/۰۸) با میانگین نمره زنان (۱۵/۲۷) تفاوت معناداری ندارد. به عبارتی، هر دو گروه نمره ارزشیابی یکسانی به درونداهای نظام داده‌اند.

جدول ۸: تفاوت جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به درونداها برحسب جنسیت

متغیر	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معناداری
مرد	۲۶۲	۱۵/۰۸	۴/۲۹	۰/۲۷۴	۰/۶۰۱
زن	۲۶۳	۱۵/۲۷	۳/۸۳		

بین جنسیت و جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به برونداها رابطه معناداری وجود دارد. نتایج به‌دست آمده در جدول ۹، این امر را تأیید می‌کند. میانگین نمره جهت‌گیری ارزشی مردان (۱۹/۷) در مقابل میانگین نمره زنان (۲۰/۸۴) نشانگر تفاوت معنادار دو میانگین است. مقدار F در تحلیل پراکنش (۷/۴۲) است که در سطح بیش از ۹۵ درصد معنادار است. در واقع، آزمون فوق نشان می‌دهد که زنان برونداهای نظام سیاسی را بهتر از مردان ارزیابی می‌کنند.

جدول ۹: تفاوت جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به برونداها برحسب جنسیت

متغیر	تعداد	میانگین	انحراف استاندارد	مقدار F	سطح معناداری
مرد	۲۶۲	۱۹/۷۱	۵/۱۷	۷/۴۲۲	۰/۰۰۷
زن	۲۶۳	۲۰/۸۴	۴/۳۷		

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی مردان و زنان بالای ۲۰ سال انجام گرفت. جامعه آماری را زنان و مردان بالای ۲۰ سال شهر شیراز که طبق سرشماری سال ۱۳۷۵ ه. ش، جمع آنها بالغ بر ۵۵۰۶۲۵ نفر بود، تشکیل داده است. با پذیرش خطای ۴ درصد،

احتمال ۹۵ درصد و نسبت جمعیتی که انتظار می‌رفت پاسخ یکسانی ارائه دهند، حجم نمونه ۵۲۵ نفر تعیین گردید. در این تحقیق، با توجه به ناهمگنی جامعه آماری، از شیوه نمونه‌گیری طبقه‌ای تصادفی استفاده شد. روش تحقیق براساس شیوه پیمایش و پرسشنامه استوار است. زمان جمع‌آوری اطلاعات، خرداد ۱۳۷۹ ه. ش بوده است.

متغیرهای مورد بررسی در این پژوهش عبارت بودند از مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی شامل

۱. جهت‌گیری شناختی نسبت به درونداها؛
۲. جهت‌گیری شناختی نسبت به بیرونداها؛
۳. جهت‌گیری احساسی نسبت به درونداها؛
۴. جهت‌گیری احساسی نسبت به بیرونداها؛
۵. جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به درونداها و
۶. جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به بیرونداها.

مؤلفه‌های جامعه‌پذیری سیاسی نیز عبارت بودند از: ۱. فراوانی صحبت درباره مسائل سیاسی؛ ۲. میزان بحث اجتماعی در مدرسه و ۳. میزان نفوذ بر تصمیمات خانوادگی. برای تجزیه و تحلیل داده‌ها و آزمون فرضیات از مجذورخی و تحلیل پراکنش استفاده شد. نتایج نشان دادند که از نه فرضیه تحقیق، پنج فرضیه تأیید و چهار فرضیه رد شدند. از یافته‌های کلی تحقیق می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱. زنان نسبت به مردان آگاهی کمتری از درونداها و بیرونداهای نظام سیاسی دارند. با توجه به اینکه شناخت و آگاهی نسبت به هر امری، به فرد قدرت ارائه‌نظر و درگیری در آن امر را می‌دهد، در این زمینه، زنان مورد مطالعه از آگاهی کمتری از نظام سیاسی برخوردار بودند. با توجه به تعریف فرهنگ سیاسی مشارکتی، هرچقدر جهت‌گیری آگاهانه نسبت به درونداها و بیرونداها بیشتر باشد، شهروندانی فعال‌تر خواهیم داشت که قادر به ایفای نقش مؤثرتری در جامعه سیاسی خود هستند.

۲. جهت‌گیری احساسی افراد نسبت به نظام سیاسی بیانگر میزان وفاداری و بیگانگی نسبت به نظام سیاسی است. میانگین نمره زنان و مردان از لحاظ جهت‌گیری احساسی، نسبت به بیرونداهای نظام سیاسی تفاوت معناداری نداشت، ولی در بعد جهت‌گیری احساسی نسبت به بیرونداها، تفاوت میانگین نمره آنها معنادار بود. نتایج آزمون نشان دادند که زنان از جهت‌گیری احساسی (مثبت) شدیدتری نسبت به بیرونداهای نظام سیاسی برخوردارند. در نتیجه ظرفیت

بیشتری برای مشارکت سیاسی دارند. با مقایسه میانگین نمره جهت‌گیری شناختی و احساسی مردان و زنان، این‌گونه استنباط می‌شود که زنان به‌رغم آگاهی و شناخت کمتر نسبت به مردان، وفاداری سیاسی بیشتری نسبت به نظام دارند و از این‌رو، فراهم کردن زمینه مشارکت سیاسی زنان می‌تواند به کارایی و مشروعیت نظام بیفزاید. البته این امر مشروط بر این است که با افزایش آگاهی و تقویت فرایند جامعه‌پذیری آنها، جهت‌گیری احساسی و ارزشیابانه‌شان روند نزولی (همانند الگوی مردان) پیدا نکند.

۳. جهت‌گیری ارزشی افراد نسبت به نظام سیاسی از ابعاد مهم فرهنگ سیاسی است که از تعامل افراد با نظام و ساختار سیاسی حاصل می‌شود. در جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به درون‌دادها، میانگین نمره زنان و مردان تفاوت معناداری نداشت که یکی از دلایل آن را می‌توان ابهام در ساختارهای ورودی و عدم نهادینگی فرایندهای تقاضا و حمایت ذکر کرد.

در بعد جهت‌گیری ارزشیابانه نسبت به برون‌دادها، میانگین نمره دو جنس با یکدیگر تفاوت معناداری را نشان داد. در واقع، میانگین نمره جهت‌گیری ارزشیابانه زنان بیشتر از میانگین نمره مردان بود. این امر نشانگر این است که زنان خروجیها و عملکردهای نظام سیاسی را بهتر از مردان ارزیابی می‌کنند.

۴. یکی از مؤلفه‌های مهم جامعه‌پذیری سیاسی، میزان گفت‌وگو درباره مسائل سیاسی است. این امر به افراد کمک می‌کند تا نسبت به نظام سیاسی آگاهی بیشتری بیابند و کیفیت مشارکت خود را تعیین کنند. نتایج تحقیق نشان دادند که در این باره، میانگین نمره مردان از زنان بیشتر است که این امر به دلیل ارتباط بیشتر مردان با ساختارهای سیاسی است.

۵. از دیگر متغیرهای عمده جامعه‌پذیری سیاسی، مدرسه است. اگر دانش‌آموزان در مدرسه به نحوی جامعه‌پذیر شوند که بتوانند مسائل اجتماعی روز را تحلیل کنند، به‌طبع در آینده، در گفت‌وگوهای روزمره و در حوزه‌های مختلف، مشارکت و فعالیت بیشتری خواهند داشت. در متغیر فوق که با شاخص (میزان بحث اجتماعی در دوران مدرسه) سنجیده شد، آزمون فرضیه تفاوت معناداری را نشان نداد. یعنی زنان و مردان در دوران مدرسه به یک اندازه درباره مسائل اجتماعی گفت‌وگو می‌کردند.

۶. خانواده و شیوه فرزندپروری از شاخصهای مهم جامعه‌پذیری فرزندان به‌شمار می‌رود. خانواده محیطی تلقی می‌شود که افراد در آن مشارکت را تجربه می‌کنند. در این پژوهش از پاسخگویان پرسش شد که در دوران نوجوانی تا چه حد بر تصمیمات خانوادگی نفوذ داشتند؟ اگرچه فرضیه مربوط به رابطه جنسیت با میزان نفوذ بر تصمیمات خانوادگی تأیید نشد، ولی سطح معناداری آن ($Sig = 0/06$) شایان توجه است. به‌رغم رد شدن فرضیه فوق، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که زنان سهم کمتری در نفوذ بر تصمیمات خانوادگی داشته‌اند که این امر به ساختارهای سنتی حاکم بر جامعه برمی‌گردد.

با توجه به تعاریف عملیاتی فرهنگ سیاسی سه‌گانه (مشارکتی، تابع و محلی)، شدت و نوع جهت‌گیری افراد نسبت به نظام سیاسی است که نوع فرهنگ سیاسی را تعیین می‌کند. آنهایی که فرهنگ مشارکتی دارند هم نسبت به درون‌دادها و هم نسبت به برون‌دادها، جهت‌گیری می‌کنند و نمرات جهت‌گیری سه‌گانه آنها به‌طور نسبی بالاست. دارندگان فرهنگ سیاسی تابع، همان‌گونه که از عنوان آن پیداست، جهت‌گیری تابعانه‌ای نسبت به برون‌دادها یعنی بخش اجرایی و عملکردی نظام سیاسی دارند. این گروه در درون‌دادها که شامل ساختارهای ورودی (تقاضاها و حمایتها) می‌شود، جهت‌گیری و مشارکت چندانی ندارند. دارندگان فرهنگ سیاسی محلی، افراد بی‌تفاوت و کم‌اطلاعی هستند که نسبت به برون‌دادها و درون‌دادهای نظام سیاسی جهت‌گیری ندارند یا جهت‌گیری آنها ضعیف است.

در تحقیق حاضر، هم زنان و هم مردان بیشتر به سمت برون‌دادها جهت‌گیری داشتند. بر همین اساس، می‌توان گفت که در میان افراد مورد مطالعه، فرهنگ سیاسی تابع غالب است، اما بین دو گروه زنان و مردان، در برخی موارد، تفاوت‌های معناداری وجود دارد که موجب فرهنگ سیاسی آنان می‌شود. اگر میزان تابعیت به‌صورت پیوستار در نظر گرفته شود، می‌توان گفت که زنان از تابعیت بیشتری برخوردارند چرا که نمرات آنها در جهت‌گیریها نسبت به برون‌دادها (به استثنای جهت‌گیری شناختی)، از مردان بیشتر است. زنان نسبت به نظام سیاسی از مردان وفادارترند. آنها عملکرد نظام سیاسی را بهتر ارزیابی می‌کنند. تفاوت زنان با مردان در جهت‌گیری شناختی شایان توجه است. میانگین نمره آگاهی زنان هم در درون‌دادها و هم در برون‌دادها از نمره مردان پایین‌تر است.

یکی از دلایل عمده تفاوت مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی زنان و مردان، شیوه‌های جامعه‌پذیری آنهاست. همان‌گونه که در بررسی فرضیه‌های تحقیق مشخص شد، زنان کمتر از مردان درباره مسائل سیاسی صحبت می‌کردند و همچنین نفوذ کمتری بر تصمیمات خانوادگی داشتند. به طبع ضعف فرایند جامعه‌پذیری موجب تضعیف مشارکت آنها در دیگر امور می‌شود.

پیشنهادها

با توجه به یافته‌های تحقیق، موارد زیر پیشنهاد می‌شود:

۱- زنان از لحاظ آگاهی سیاسی نسبت به مردان در سطح پایین‌تری قرار دارند و این امر بر کیفیت و کمیت مشارکت آنها بسیار تأثیرگذار است. لذا پیشنهاد می‌شود برای افزایش آگاهی زنان که نیمی از اعضای جامعه به‌شمار می‌روند، از طریق وسایل ارتباط جمعی، مدارس و دیگر راهها، اقداماتی صورت گیرد.

۲- همان‌گونه که نتایج تحقیق نشان داد، زنان جهت‌گیری احساسی شدیدتر (وفادارتری نسبت به نظام سیاسی دارند و این امر به ثبات و بقای نظام کمک می‌کند. توصیه می‌شود در جهت هماهنگ‌سازی سوگیری احساسی زنان با جهت‌گیری شناختی آنها، با استفاده از روش آگاه‌سازی، به مشارکت سیاسی آنها روند فزاینده‌ای داده شود.

۳- خانواده از مهم‌ترین عوامل جامعه‌پذیری افراد است. مشارکت افراد در تصمیم‌گیریهای خانوادگی زمینه را در جهت مشارکت اعضای آن در واحد اجتماعی بزرگ‌تر (سیاست) فراهم می‌سازد. پیشنهاد می‌شود راهکارهایی اندیشیده شود تا والدین از نحوه جامعه‌پذیری فرزندان بیشتر آگاه شوند. دیدگاه سنتی حاکم بر خانواده نسبت به زنان و مشارکت آنان در تصمیم‌گیریهای خانوادگی اگرچه نسبت به دهه‌های اخیر تغییرات عمده‌ای کرده است، ولی هنوز هم در میان اغلب خانواده‌ها ریشه‌های مستحکمی دارد. تغییر نگرشها تنها با تزریق آگاهی به شکل صحیح آن میسر خواهد بود که این امر بر مسئولیت سنگین عوامل آگاهی‌بخش و نهادهای مربوط به آن می‌افزاید.

منابع

الف) منابع فارسی

- آلموند، گابریل و دیگران (۱۳۷۷)، چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- بیات ریزی، رضا (۱۳۷۹)، «بررسی عوامل مؤثر بر فرهنگ سیاسی دانشجویان دانشگاه تهران»، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد در رشته جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز.
- خبیری، کابک (۱۳۷۸)، «فرهنگ سیاسی. مقایسه دو سطح تحلیل داخلی و بین‌المللی»، راهبرد، ش ۱۷، زمستان.
- دواس، دی. ای. (۱۳۷۶)، پیمایش در تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۷)، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره‌های ۱۳۸-۱۳۵.
- عالم، عبدالرحمان (۱۳۷۴)، «فهم فرهنگ سیاسی»، سیاست خارجی، سال نهم، زمستان.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۵)، «فرهنگ سیاسی. پیوند میان تحلیل خرد و کلان»، سیاست خارجی، سال دهم، تابستان.
- مقدس، علی‌اصغر (۱۳۷۴)، «منزلت مشاغل در جامعه شهری ایران. مورد مطالعه شهر شیراز»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره دهم، ش ۲.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران: سمت.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹)، مدلهای دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: روشنگران.
- هولاب، رابرت (۱۳۷۵)، یورگن هابرماس. نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

ب) منابع لاتین

- Almond, G.A and S. Verba, (1963), *The Civil Culture, Political Attitudes and Democracy in Five Countries*, NewYork: Harper Collins Publishers.
- Almond, G.A and S. Coleman, (1964), *The Politics of Developing Area*, Princeton: Princenton University Press.
- Diamond, L. (1994), *Political Culture and Democracy in Developing Countries* (ed), U.S.A. Lynne Rienner Publishers.
- Eckstein, H. (1988), "A Culturalist Theory of Political Change", *American Political Science Review*, Vol.82, No.3.
- Habermas J. (1994), *The New Conservatism, Cultural Criticism and Historians Debate*, Edited and Translated by S.W. Nicolson, Cambridge: Polity Press.
- Hsu, L.R. (1961), *Psychological Approaches to Culture and Personality*, Chicago: Home wood IL; Dorsey.
- Inglehart, R. (1988), "The Renaissance of Political Culture", *American Political Science Review*. Vol.82, No.4.
- Kavanagh, D. (1972), *Political Culture*, London: Macmillan Press, LTD.
- Parsons, T and E. Shils (1951), *Toward A General Theory of Action*: Harvard University Press.
- Pye, Lucian (1964), *Politics, Personality and Nation Building: Burman Search for Identity*, New Haven: Yale University Press.
- Werlin H. and H. Eckstein (1990), "Potitical Culture and Political Change", *American Political Science Review*, Vol.4, No.1.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی